

درس نهم

متن عربى

أركان منجزية العلم الإجمالى

نستخلص مما تقدّم أن منجزية العلم الإجمالى بحاجة إلى عدة أركان:

الأول: العلم بجامع التكليف، فإنه لولاه تكون الشبهة فى كل طرف بدوية.

الثانى: وقوف العلم على الجامع و عدم سريانه إلى الفرد، و إلا لكان العلم تفصيلاً لا إجمالياً، و يكون المنجز ذلك الفرد بخصوصه.

الثالث: أن يكون كل طرف صالحاً لجريان الأصل المؤمن فيه، و إلا لجرى فى الآخر بلا معارضة و لم تجب الموافقة القطعية.

الرابع: أن يكون جريان الأصل المؤمن فى الطرفين مؤدياً إلى الترخيص فى المخالفة القطعية و إمكان تحققها فى الخارج عن إذن شرعى، و أما مع امتناعها - كما فى الدوران بين المحذورين - فلا يكون جريانه مؤدياً إلى إمكان وقوع المخالفة القطعية ليكون ذلك منافياً للتكليف المعلوم بالإجمال عقلاً أو عقلاً.

و كل الحالات التى لا يكون العلم الإجمالى فيها منجزاً يتحتم أن يكون ذلك لإختلال أحد الأركان الأربعة المذكورة.

و يختل الركن الأول فيما يلى:

١. إذا انكشف خطأ العلم الإجمالى أو حصل الشك فيه، فإنه يزول العلم الإجمالى.
٢. تحقق سقوط التكليف فى أحد الطرفين، كما إذا اضطر المكلف إلى تناول النجس واقعاً هو المضرر إليه تزول حرمة للاضطرار، و بالتالى لا يعود علم إجمالى. و من هنا قيل: إن الاضطرار إلى طرف معين فى العلم الإجمالى يوجب سقوطه عن المنجزية.

٣. إذا أتى المكلف بفعل اتفاقاً ثم علم إجمالاً بوجود أحد فعلين، أما الذى أتى به أو فعلٌ آخر، فعلى الأول يكون التكليف ساقطاً لفرض الإتيان بالمكلف به، وإن كان على التقدير الثانى يبقى ثابتاً، ونتيجة هذا عدم انعقاد علم للمكلف بثبوت تكليف فى حقه فعلاً.

و يختل الركن الثانى فيما يلى:

١. إذا علم إجمالاً بنجاسة أحد إناءين مثلاً ثم علم تفصيلاً بأن هذا المعين نجس، فإن العلم المتعلق بالجامع يسرى إلى الفرد المذكور و ينحل انحلالاً حقيقياً، و هو ما يعبر عنه بانحلال العلم الإجمالى إلى علم تفصيلى و شك بدوى.

٢. إذا علم بنجاسة إناءين ضمن عشرة مثلاً، ثم علم بنجاسة إثنين ضمن هذه الخمسة من العشرة المذكورة، فإنه ينحل العلم الإجمالى الأول الكبير بالعلم الثانى الصغير، و يعود الشك فى الخمسة الأخرى بدوياً و يجرى فيها الأصل، و ينحصر العلم الإجمالى بالخمسة الاولى.

و يتوقف انحلال العلم الكبير بالعلم الصغير على أمرين:

أحدهما: أن تكون أطراف العلم الثانى بعض أطراف العلم الأول كما فى المثال.

و الآخر: أن لا يزيد عدد المعلوم بالإجمال فى العلم الصغير، فلو زاد لم ينحل، كما لو فرض فى المثال أن العلم الثانى تعلق بنجاسة إناء واحد ضمن الخمسة.

و يختل الركن الثالث فيما يلى

١. إذا كان أحد الطرفين مجرى لأصل منجز، ففي مثال الإناءين اللذين يعلم بنجاسة أحدهما إذا فرض أن أحدهما كان مجرى لاستصحاب النجاسة فيجرى فى الإناء الآخر أصل الطهارة أو البراءة من دون معارضة بجريانه فى الأول، و يتحقق بذلك انحلال العلم الإجمالى، بمعنى زوال منجزيته - أى عدم كونه ذا أثر عملاً - دون ذاته. و يصطلح عليه بالانحلال الحكمى، فى مقابل الانحلال الحقيقى الذى تزول فيه ذات العلم الإجمالى دون منجزيته فقط.

۲. إذا كان أحد الطرفين خارجاً عن محل الإبتلاء، بمعنى أن المكلف لا يرتكبه عادة، و تكون مخالفته غير مقدورة عرفاً و إن أمكنت عقلاً، كما إذا كان أحد الإناءين في بلد لا يصل إليه عادة، فيجرى الأصل في الإناء المبتلى به بدون معارضة بجريانه في الخارج عن محل الابتلاء، إذ لا معنى عرفاً للتأمين من تكليف لا يبتلى المكلف عادة بمخالفته. و هذا معنى ما يقال: إن شرط تنجيز العلم الإجمالي كون جميع أطرافه محلاً للابتلاء.

و يختل الركن الرابع فيما يلي

۱. حالة الدوران بين محذورين، فإن جريان الأصل في الطرفين لا يوجب الوقوع في المخالفة القطعية، لعدم إمكانها كالموافقة القطعية.
۲. إذا كانت الشبهة غير محصورة، بمعنى أنه لا يتيسر للمكلف ارتكاب جميع أطرافها لكثرتها، فيجرى الأصل في جميع أطرافها لعدم لزوم الوقوع في المخالفة القطعية.

توضیح و ترجمه متن

تبیین اصالت الاشتغال

در درس پیشین از قاعده سومی صحبت به میان آوردیم، تحت عنوان قاعده منجز بودن علم اجمالی و به عبارت دیگر اصالت الاشتغال؛ اینک در ادامه بحث از این قاعده، ویژگیها و شروط آن را مورد ارزیابی و تبیین قرار می دهیم.

منجز بودن علم اجمالی مبتنی بر چهار شرط می باشد. این شروط عبارتند از؛

شرط اول؛ علم و یقین صد در صد به قدر جامع. (وجود قدر جامع)

به عنوان مثال، مکلف یقین دارد که در ظهر جمعه، بر او واجب است نماز بخواند. اما نمی داند که آیا باید نماز جمعه بخواند یا نماز ظهر. در این جا علم به وجوب نماز، قدر جامع است که نماز جمعه و نماز ظهر (اطراف علم اجمالی) و از مصادیق آن محسوب می شوند.

لازم به ذکر است که اگر چنین علم و یقینی (شرط اول)، وجود نداشته باشد، شبهه و شک نسبت به هر یک از اطراف علم اجمالی، صرفاً یک شک بدوی خواهد بود. و سابقاً بیان کردیم که، هرگاه مکلف شک بدوی نسبت به یک تکلیف داشت، وظیفه اجرای برائت شرعیّه است.

شرط دوم؛ علم و یقین مکلف صرفاً در حد قدر جامع باشد، و از قدر جامع به مصادیق و اطراف علم اجمالی سرایت نکند.

زیرا در این صورت، علم اجمالی به علم تفصیلی تبدیل می شود، و در نتیجه صرفاً همان مصادیق که علم مکلف به آن تعلق گرفته، منجز خواهد بود. و فرد دیگر (نماز جمعه مثلاً)، منجزیت نخواهد داشت.

شرط سوم، اگر هر یک از اطراف علم اجمالی را مستقلاً در نظر بگیریم، امکان اجرای براءت شرعی در آن وجود داشته باشد.

چنانکه سابقاً بیان کردیم مخالفت قطعیه حرام است. یعنی مکلف نمی‌تواند تمام اطراف علم اجمالی را ترک کند. اما اینکه نمی‌تواند نسبت به یک طرف از اطراف علم اجمالی براءت جاری کند، به خاطر این نیست که مخالفت قطعیه پیش می‌آید، بلکه اجرای براءت نسبت به یک طرف، در تعارض با براءت در طرف دیگر است. و اگر بخواهیم یک طرف را انتخاب نمائیم، لازمه اش ترجیح یک طرف از اطراف علم اجمالی نسبت به طرف دیگر بوده، و این ترجیح بلا مرجح خواهد بود. بنابراین موافقت قطعیه یعنی اتیان هر دو طرف علم اجمالی نیز بر مکلف واجب خواهد بود.

حال اگر فرض کنیم که در یک طرف از اطراف علم اجمالی مانعی برای اجرای براءت به وجود آمده، اجرای براءت نسبت به طرف دیگر بدون معارض خواهد بود. و لذا نسبت به طرف دیگر براءت جاری می‌شود. و در این حالت موافقت قطعیه نیز واجب نخواهد بود.

شرط چهارم، اجرای براءت نسبت به هر دو طرف علم اجمالی، موجب مخالفت قطعیه با تکلیف شود. بنابراین اگر فرض کنیم حتی در صورتی که مخالفت قطعیه جایز باشد، برای مکلف امکان مخالفت قطعیه وجود ندارد، اشکالی برای اجرای براءت نسبت به اطراف علم اجمالی نخواهد بود. زیرا علت اینکه نمی‌توانستیم نسبت به هر دو طرف براءت جاری نمائیم این بود که مخالفت قطعیه با تکلیف عقلاً و عرفاً حرام است، پس وقتی مخالفت قطعیه لازم نیاید، اجرای براءت نسبت به دو طرف تکلیف بلامانع خواهد بود، و به لحاظ عقل و عرف (عقلاء)، منافاتی با تکلیفی که معلوم بالاجمال است، نخواهد داشت. حاصل آنکه اگر هر یک از این چهار شرطی که بیان کردیم محقق نشود، قاعده منجزیت علم اجمالی ساقط می‌شود. به بیان دیگر، نمی‌توانیم بگوئیم که علم اجمالی منجز است. برای تبیین بهتر شروط مذکور، در ادامه مثالهایی را برای مواردی که این شروط تحقق نیافته‌اند، بیان می‌نمائیم.

شرط اول منجزیت علم اجمالی در موارد زیر محقق نخواهد شد؛

الف. مکلف (دارنده علم اجمالی)، متوجه اشتباه در علم اجمالی شود، و یا اینکه نسبت به آن دچار تردید شده و در نتیجه علمش به قدر جامع از بین برود.

ب. در یکی از اطراف علم اجمالی مسقط تکلیف به وجود آید. مثلاً مضطر شود به ارتکاب یک طرف معینی از اطراف علم اجمالی، که در این صورت علم اجمالی را از منجزیت ساقط می‌شود.

به عنوان مثال، فرض کنیم مکلف می‌داند که خوردن یکی از این دو شیر سرد و یا گرم، به خاطر علم به نجاست یکی از این دو مایع، بر او حرام است. لکن به خاطر بیماری مجبور است از شیر گرم استفاده کند. در این حالت اگر شیر گرم در واقع حرام بوده، حرمتش از میان رفته است. در نتیجه صرفاً برایش شک بدوی نسبت به طرف دیگر پدید می‌آید که آیا خوردنش حلال است یا حرام؟ لذا طرف دیگر بر او منجز نبوده و می‌تواند براءت جاری نماید.

ج. مکلف یکی از اطراف علم اجمالی را به صورت اتفاقی مرتکب شود، و سپس برایش علم اجمالی به وجوب عملی که انجام داده یا عملی که هنوز انجام نداده، پدید آید.

به عنوان مثال فرض کنیم، مکلف عملی را انجام می دهد (مثلا در تشییع جنازه مسلمانان شرکت می کند) سپس برایش علم اجمالی پدید می آید که آیا تشییع جنازه بر او واجب بوده، یا نماز میت. در این حالت اگر تکلیف واقعی تشییع جنازه باشد، قطعا ساقط شده، زیرا آن را انجام داده است. در نتیجه صرفا طرف دیگر (نماز میت) باقی می ماند، و از آنجا که یقین ندارد خواندن نماز میت متعلق تکلیف است یا خیر، می تواند نسبت به آن برائت جاری نماید.

مثال برای عدم تحقق شرط دوم؛

الف. علم اجمالی به یک علم تفصیلی تبدیل شود. (انحلال حقیقی)

مکلف پس از تحقق علم اجمالی، نسبت به یکی از اطراف یقین پیدا کند که در واقع آن طرف متعلق تکلیف است نه طرف دیگر. فرض کنیم در مثال سابق، پس از اینکه مکلف یقین پیدا کرد که در روز جمعه، یکی از دو نماز ظهر یا جمعه بر او واجب است، یقین و علم پیدا کند که این نماز، نماز ظهر است. در نتیجه علم اجمالی منحل شده و تنها نماز ظهر بر او منجز خواهد شد.

و یا فرض کنیم می داند که یکی از این دو مایع (آب و یا شیر) قطعا نجس است. اما دقیقا نمی داند کدام یکی است. سپس بعدا علم پیدا می کند مثلا آب، نجس است. در این صورت علم اجمالی او به علم تفصیلی تبدیل می شود. لذا صرفا لازم است از آب اجتناب کند. زیرا نسبت به طرف دیگر شکش صرفا شک بدوی خواهد بود و می تواند برائت جاری کند.

ب. علم اجمالی به یک علم اجمالی کوچک تر تبدیل شود. (تبدیل علم اجمالی کبیر، به علم اجمالی صغیر)

مکلف می داند که مایع دو ظرف از میان ده ظرف موجود قطعا نجس است و باید از آن اجتناب کند، لکن نمی داند آن دو ظرفی که حاوی مایع نجس هستند، در کدام یک از این ده ظرف قرار دارد. بنابراین در این حالت لازم است از هر ده ظرف اجتناب کند. لکن پس از مدتی یقین پیدا می کند که آن دو مایع نجس، صرفا در پنج ظرف اول است. در این حالت علم اجمالی او تبدیل به یک علم اجمالی کوچک تر (پنج ظرفی)، می شود، و لذا نسبت به پنج ظرف دوم علم اجمالی او تبدیل به شک بدوی شده، و می تواند برائت جاری نماید. در این فرض به علم اجمالی اول، علم اجمالی کبیر، و به علم اجمالی دوم، علم اجمالی صغیر گفته می شود.

نکته!

لازم به ذکر است که به دو شرط می توانیم بگوئیم علم اجمالی کبیر، به یک علم اجمالی صغیر تبدیل شده است.

اولا، اطراف و مصادیق علم اجمالی صغیر، اطراف و مصادیق علم اجمالی کبیر نیز باشند. ثانيا، معلوم به اجمال در علم اجمالی کبیر، بیشتر از معلوم بالاجمال در علم اجمالی صغیر نباشد. مثلا اگر در علم اجمالی کبیر یقین داشتیم که دو تا از این ده ظرف نجس است، در علم اجمالی صغیر نیز یقین داشته باشیم که دو تا از این ۵ ظرف نجس است. (به بیان دیگر یقین داشته باشیم که آن دو ظرف نجس در این

پنج ظرف قرار دارد)، و الا اگر مثلاً یقین پیدا کنیم که یکی از دو ظرف نجس در این ۵ ظرف است، که در این صورت علم اجمالی منحل نخواهد شد.

مثال برای عدم تحقق شرط سوم؛

الف. علم اجمالی به لحاظ حکم و نه حقیقتاً، منحل شود. (یکی از اطراف علم اجمالی، مجرای اصل عملی منجز باشد).

مثلاً فرض کنیم مکلف علم اجمالی دارد که یا آب موجود در این ظرف نجس است یا ظرف دیگر. لکن یکی از این دو ظرف سابقاً نجس بوده و الان شک دارد که آیا نجاستش باقی است یا خیر. در این حالت نسبت به این ظرف استصحاب بقاء نجاست می کند و در نتیجه لازم است از آن اجتناب کند. و نسبت به طرف دیگر چون اجرای برائت شرعی، معارض ندارد، برائت جاری می کند. در نتیجه منجزیت علم اجمالی نیز از بین می رود.

نکته!

به انحلال علم اجمالی در این قسم، انحلال حکمی گفته می شود. و آن بدین جهت است که بر خلاف قسم دوم، علم اجمالی به علم تفصیلی منحل نمی شود، بلکه به حال خود باقی است و صرفاً حکم علم اجمالی یعنی منجزیت بر آن بار نمی شود. و چون منجزیت علم اجمالی از بین می رود، گویا علم اجمالی وجود ندارد، لذا گفته می شود که در این قسم نیز علم اجمالی منحل شده است.

ب. یکی از اطراف علم اجمالی محل ابتلاء نباشد.

مکلف اجمالاً می داند که یا آب موجود در این ظرف نجس است و یا آب موجود در ظرفی که فرسنگ ها با او فاصله دارد. مثلاً هنگام برگشت از مکه، یکی از ظرف ها در آنجا، جا مانده است. پس یک طرف از اطراف علم اجمالی (مایعی که در مکه جامانده)، از دسترس مکلف خارج است و محل ابتلاء نیست. در این حالت هر چند عقلاً ممکن است که مکلف نسبت به آن طرف دسترسی پیدا کند، اما عرفاً می گویند دسترسی به آن ممکن نیست. بنابراین به لحاظ عرفی اگر مکلف نسبت به ظرفی که در دسترس اوست، برائت جاری نماید، از طرفی اجرای این اصل بدون معارض است، و از طرف دیگر مخالفت قطعیه با تکلیف نیز لازم نمی آید. لذا می توانیم بگوئیم در این حالت علم اجمالی منجزیت خود را از دست داده است. زیرا یکی از شروط منجزیت علم اجمالی این است که تمام اطراف آن محل ابتلاء و در دسترس باشد، و حال آنکه در فرض ما چنین نیست.

مثال برای عدم تحقق شرط چهارم؛

الف. دوران امر بین محذورین (واجب و حرام)، پیش آید.

مکلف اجمالاً می داند که این عمل خاص دارای حکم شرعی الزامی است، اما نمی داند که آیا واجب است یا حرام. مثلاً نمی داند خوردن فلان دارو با توجه به نوع بیماری که دارد، واجب است یا حرام. در این حالت مکلف در واقع و عملاً قطعاً یکی از دو طرف را انتخاب خواهد کرد. و لذا نه موافقت قطعیه ممکن است و نه مخالفت قطعیه پیش می آید. بنابراین مکلف می تواند نسبت به هر دو طرف علم اجمالی (وجوب و حرمت)، برائت جاری نماید.

ب. اطراف علم اجمالی غیر محصوره باشد.

اطراف و مصادیق علم اجمالی آن قدر زیاد باشد که عادتاً برای مکلف ارتکاب جمیع مصادیق ممکن نباشد. به عنوان مثال مکلف می‌داند پنیر موجود در یکی از مغازه‌های کشور ایران نجس است. اما نمی‌داند پنیر کدام مغازه. در این حالت چون با اجرای براءة نسبت به تمام اطراف علم اجمالی، مخالفت قطعیه پیش نمی‌آید، بنابراین مکلف می‌تواند نسبت به تمام اطراف علم اجمالی براءة جاری نماید. در نتیجه علم اجمالی منجزیت خود را از دست خواهد داد.